

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی			

غضب ربّانی و غضب نفسانی

پرسش: سؤال بنده درباره‌ی غضب این است که اگر به انسان ظلم شود، برای احقاق حق تا چه حد باید پیش رفت؟

پاسخ: در بحث ریشه‌های غضب جا دارد به این نکته اشاره کنیم که غضب به دو دسته غضب‌های نفسانی و غضب‌های ربّانی تقسیم می‌شود. این بحث مهمّی است که ممکن است غضب [در امری لازم] باشد، ولی محرّک غضب، نفس انسان باشد. مثال می‌زنم؛ فرض کنید کسی بر سر یک حکم دینی با فردی که دارد آن حکم دینی را می‌شکند درگیر می‌شود. موضوع، موضوع دینی است؛ اما محرّک او نفس اوست؛ نفسانی است. در بحث امر به معروف و نهی از منکر هم خدمتتان عرض کرده‌ام؛ یک‌وقت محرّک انسان نفس اوست، این هیچ خاصّیتی ندارد. یعنی عملی که محرّکش نفس است، نه در دستگاه الهی ارزش دارد و نه اثر خیری به دنبال می‌آورد. اگر من بر اساس محرّک‌های نفسانی خودم، امر به معروف و نهی از منکر کنم، نه اجری برای آن عمل هست، نه تأثیر مثبتی روی طرف مقابل می‌گذارد؛ چون نورانیّت ندارد؛ نمی‌تواند روشن کند؛ نمی‌تواند طرف را اصلاح کند.

در جهاد هم همین‌طور است. آن ماجرای قتیل‌الحمّار را یادتان است؟ چندین بار به آن اشاره کرده‌ایم. در جنگ بین سپاه اسلام و کفر، یکی از مسلمانان سپاه اسلام توسط مشرکین کشته شد. این‌طور که نقل شده، آمدند خدمت رسول‌الله ﷺ که یا رسول‌الله! فلان رفیقمان شهید شد. تشریف بیاورید

نمازی برای او بخوانید... حضرت فرمودند: او شهید راه خدا نشد؛ او قتیل الحمار است. عرض کردند: یعنی چه؟! او در سپاه اسلام بود؛ مشرکین او را کشتند؛ در جنگ کشته شد! حضرت فرمودند: ماجرا این بود: جنگ که هنوز شروع نشده بود و دو صف روبه روی هم ایستاده بودند، یکی از مشرکین روبه رو، سوار بر الاغی یا اسبی یا قاطری بود؛ خیلی چیز ارزشمندی بود. این رفیق مسلمان ما گفت: بگذار فرمان جنگ صادر شود، من حمله می کنم، این مشرک را می کشم و این اسب یا الاغش را صاحب می شوم. فرمان که صادر شد رفت و به او حمله کرد. دست بر قضا او زد و این فرد را کشت. بعد حضرت فرمودند: در سپاه اسلام، در رکاب من، توسط مشرکین، در جهاد فی سبیل الله کشته شد؛ اما او قتیل الحمار است؛ در راه الاغ کشته شد نه در راه خدا.^۱

اینکه می گویم محرک نفسانی باشد، حالا در غضب هم همین است. غضب، یک وقت نفسانی است و هیجان نفس است، یک وقت ربّانی است. برایتان نقل کرده ام، وقتی می خواستند اباذر غفاری را به ربه تبعید کنند، امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام رفتند او را بدرقه کنند؛ حضرت امیر علیه السلام به اباذر فرمودند: **يَا أَبَاذَرَّ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَانْجُ مِنْ غَضَبِ لَهٗ**^۲ ای اباذر! تو برای خدا غضب کردی. پس امیدت را هم به کسی ببند که برای او غضب کردی. اینکه فرمود **غَضِبْتَ لِلَّهِ**، پس غضب ربّانی هم داریم؛ غضب خدایی و الهی!

۱. ... وكذلك جاء في الخبر إن رجلا قتل في سبيل الله وكان يدعى قتيل الحمار، حديث إن رجلا قتل في سبيل الله فكان يدعى قتيل الحمار لم أجد له أصلا في الموصولات وإنما رواه أبو إسحق الفراءى في السنن من وجه مرسل، لأنه قاتل رجلا ليأخذ سلبه وحماره فقتل على ذلك فأضيف إلى نيته: غزّالي، احياء علوم الدين، جزء ۴، ص ۳۶۳؛ فيض كاشاني، محجة البيضاء، ج ۸، ص ۱۰۴ و نراقی، جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۱۴.

۲. سیدرضی، نهج البلاغه، خ ۱۳۰، ص ۱۸۸؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۹۸ و محدث قمی، سفینه البحار، ج ۳، ص ۱۹۴.

بنابراین اگر غضب نفسانی باشد، اصلاً مهم نیست به چه میزانی است؛ یعنی حتی آن دو نکته‌ای را که در اعتدال غضب بیان کردیم که گفتیم باید به‌جا و در حد درست باشد، (که حد درست آن را شرع و عقل تعیین می‌کند)، حتی آن دو خصوصیت هم می‌تواند باشد، اما عمل، عمل الهی نیست؛ چون محرک نفس است. من به هیجان آمدم؛ من عصبانی شدم؛ من به غضب آمدم؛ یعنی غضب نفسانی من! به من برخورد؛ لذا از کوره دررفتم. اما آن کسی که غضبش غضب الهی است، خشم خدایی در وجودش است. او فی‌الواقع خداست که خشم گرفته است. آنجا خود او نیست؛ نفس او نیست؛ دیگر این فرد از وادی نفس گذشته است. در وجود او نفسی نیست که اصلاً بخواهد به هیجان بیاید و مدیریت رفتار و گفتار او را در دست بگیرد؛ افسار او را به دست بگیرد و به سمت رفتارهای غضب‌آلود بکشد. نفسی در او باقی نمانده است. خدا در وجودش حاکم است. چون خدا حاکم است، وقتی هم که به خشم می‌آید فی‌الواقع خدا خشم گرفته است. خشم او خشم خدایی است و خشم خدایی ارزشمند است. در نظام ارزشیابی الهی، بهای بزرگی برایش قائلند و اثر خیری هم بر او مترتب است؛ یعنی اگر به مقابله‌ی با ظلم می‌رود، به مقابله‌ی با فساد می‌رود، به مقابله‌ی با طغیان، به مقابله‌ی با شرک و کفر و بی‌دینی و هر چیز زشت دیگری، این عملش نورانیت دارد، اثر می‌گذارد، به‌راستی طرف مقابل را از پا درمی‌آورد.

در بحث‌های توحید افعالی یادم است اشاره کرده‌ام که ما می‌توانیم دو جور جهاد داشته باشیم. یک وقت جهاد نفسانی است؛ حقّ مرا خورده است، می‌خواهم بروم حقّم را بگیرم؛ پس نفسانی است. نمی‌گویم عمل حرام است؛ اما محرک، نفس است. حقّ مرا خورده است، می‌خواهم بروم حقّم را بگیرم. سیلی زده است، می‌خواهم بروم سیلی بزخم و تلافی کنم. در مقام تلافی هستیم. این عمل نفسانی است و ارزشی ندارد. اگر من از نفس بیرون آمدم، حالا با محبت کامل بدون اینکه هیچ مسأله‌ی شخصی با او داشته باشم [برخورد می‌کنم]. اینها بحث‌هایی است که در توحید افعالی گفتیم. من فاعل را خدا

می‌دانم، آن چیزی را هم که به دست این فرد برایم افتاده، کار خدا می‌دانم و کار خدا را هم محض خیر می‌دانم، پس اصلاً دلیلی ندارد نسبت به او غضب نفسانی پیدا کنم؛ حالا اگر به خشم آدمم خشمم خدایی است. اگر با این خشم جهاد کردم، جهادم فی سبیل الله است؛ جهاد فی الله است؛ جهاد خدایی است؛ عملم فعل الله است. اگر فریاد زدم، خدا فریاد زده است. اگر شمشیر زدم، فی الواقع خدا شمشیر زده است. او می‌شود ثارالله و همه‌ی تعابیر مشابهی که داریم.

پس این مهم است که غضب ربّانی است یا نفسانی. حالا در بحث علمی هم نشستیم و داریم با هم بحث می‌کنیم، اگر نفس من به هیجان آمد این ظلمانی است؛ نوری در آن نیست؛ ولو سر یک بحث علمی است. حرفی هم که می‌زنم، اگرچه من درست می‌گویم، طرف مقابل غلط می‌گوید، اما نفس من به هیجان آمده است؛ لذا فرمودند: **اتْرُكِ الْمِرَاءَ وَ اِنْ كُنْتِ مُحِقًّا**^۳ گفته‌اند دست بردار! رها کن! چون نفس به هیجان آمد، این عمل، عمل نفسانی است. خودت ضرر می‌کنی؛ طرف مقابل هم ضرر می‌کند. هیچ خیری در این عمل نیست. فرمودند دست بکش! اما یک جایی هست که نه! آن عمل خدایی است. آنجا که خدایی است، یقیناً نورانیت دارد، آثار مثبت هم دارد.

اگر این فرد حقّ مرا خورده است، می‌خواهم بروم حقم را بگیرم، نمی‌گویم نرو بگیر! اما عملت، عمل آن چنان ارزشی نیست؛ یعنی در نظام ارزش‌های الهی عمل برجسته‌ای نیست؛ اما یک وقت هیچ مسأله‌ی شخصی با طرف ندارم، هیچ مسأله‌ای! خدا بگوید بغلش کن، ببوسش! می‌بوسمش. خدا بگوید شمشیر بردار بزن از وسط نصفش کن! نصفش می‌کنم. من هیچ مشکل شخصی با این فرد ندارم. چون نگاهم، نگاه توحیدی است. کسی غیر از خدا در عالم کاره‌ای نبوده است تا کاری کند، کارهایی هم که خدا کرده، همه به نفع من بوده؛ بنابراین هیچ مسأله‌ی شخصی با او ندارم. چیزی در زندگی من بود، از

۳. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۴۴؛ صدوق، من لایحضر، ج ۲، ص ۶۲ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۱.

این لحظه به بعد برای من ضرر داشت، خدا به دست این فرد، این را از زندگی من خارج کرد. حالا من می‌خواهم بروم تلافی کنم؟! می‌خواهم بروم حقم را از او پس بگیرم؟! اگر این نگاه موخّدانه باشد اصلاً خیلی چیزها عوض می‌شود.

حالا یعنی چه؟ یعنی اینکه من توسری خور شوم؟ حقم را خورده‌اند هیچ چیز نگوییم؟ خیر! الآن من هیچ مسأله‌ی شخصی با طرف مقابل ندارم، اما در وادی تسلیم، تسلیم امر حقم؛ یعنی تسلیم مقدرات تشریعی، تسلیم فرمان خدا هستم. خدا فرمود با این فرد غاصب بجنگ، مبارزه کن! می‌روم می‌جنگم؛ اما حالا دیگر این جهاد من جهاد الهی است؛ ربّانی است.

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم بنده‌ی حقم نه مأمور تنم

اگر مأمور تنم هستم، نفسانی است. اگر تیغ از پی حق می‌زنم، ربّانی است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ